

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگوزلو  
۱۵ سپتمبر ۲۰۲۱

## افغانستان

۳. سپتمبر سیاه

بیست سال پیش هفته اول و دوم سپتمبر همه نگاه‌های نگران جهان به تحولات افغانستان دوخته شده بود. درست مانند اکنون. از قرار در این بیست سال با وجود جنگ جنایتکارانه ناتو و کشتار ده‌ها هزار غیر نظامی و هزینه‌های هنگفت دو تریلیون دالری و ادعاهای پوچ "دولت-ملت" سازی و جامعه مدنی قلابی با صدور خیل عظیمی از زنان و مردان هیچ کاره شیفته غرب به "تبعید" و داغ کردن تریبون رسانه اصلی با "تحلیل" های کیلویی و استقرار فاسدترین و تبه‌کارترین دولت‌های منطقه (کرزی و غنی) و دامن زدن به تضادها و تناقض‌های قومی و قبیله‌ای و هویتی و ملی و مذهبی و عشیرتی و برادر کشی و... درهای جامعه جنگ زده و گرفتار در ادبار افغانستان بر همان پاشنه می چرخد. بیست سال پیش درست در چنین روزهایی دوران سیاه امارت اسلامی طالبان به اعتبار دو واقعه – که دومی یک خطای مهلک ستراتیژیک از سوی متحد و برادر تتی طالبان (القاعده) بود- رو به فترت نهاد. بیست سال پیش در چنین روزهایی نیروهای دست ساخته و ارتجاعی "ائتلاف شمال" ابتداء فرمانده جنگی و نظامی خود (احمد شاه مسعود) را قربانی یک عملیات تروریستی یافتند (۹ سپتمبر) و در شرایطی که تمام شواهد جبهه‌های جنگ از شمال تخراب تا قندهار و جنوب حکایت از تضعیف روحیه "ائتلاف" می کرد و آس اول بازی در دستان امثال ملا محمد مظلوم و ملا نوری و شرکاء بود، ناگهان ورق برگشت. تنها دو روز پس از ترور مسعود اقتدار نظامی و امنیتی و سیاسی ایالات متحد با فروپاشی تمام عیار برج‌های دوگانه منهتن دود شد و به هوا رفت. جهان تک قطبی پسافروپاشی شوروی که برای بره کشان پیروزی نهائی "لیبرال دموکراسی" جشن گرفته بود و با کارت مجموعه‌ای از حرفه‌ای ترین جنگ‌سالاران افغان و پاکستانی و عرب و افغان العرب و آسیای مرکزی و به طور کلی همه حشرات تروریست بنیادگرای متعلق به مکتب اسلام سیاسی طیف وهابی و سلفی و متحدان شان در اقوام فارس و هزاره و شیعه و تاجیک و قرقیز و ازبیک و پشتون و مغول و نورستانی و غیره علیه "کمونیسم" شوروی و دولت چپ رفرمیست مستقر در افغانستان قیام کرده بود؛ بزرگترین تو دهنی تاریخ خود را از همین گنگ‌ها دریافت کرد. این فقط یک تودهنی نبود. خیلی بیشتر بود. افول اقتدار و سقوط قدرت هم فقط نبود. خیلی بیشتر بود. تنها تحقیر امپریالیسم نبود. خیلی بیشتر بود. اثبات پوشالی بودن ناتو نبود. خیلی بیشتر بود. آغاز افول هژمونی امریکا نبود. خیلی بیشتر بود. مجموعه‌ای از همه اینها بود و چیزی بیشتر. پایان تاریخ "پایان تاریخ" بود. این فقط فوکویاما و سایر "استادان" پاچه ورمالیده هاروارد و مؤسسه پژوهشی "اولین"

هاروارد نبودند که برای کلنگی از آب در آمدن تزه‌های دوزاری‌شان باید با یک اردنگی سوت پایان کلاس‌های نظریه پردازی آبکی خود را به صدا در می‌آوردند و کاغذهای صدمن یک غاز کتاب‌ها و رسالات خود را در انتهای شب‌های سرد هارلم و برانکس از محلات حاشیه نشین جمع می‌کردند و وظیفه رفتگران شریف را خود شخصاً به عهده می‌گرفتند، ستراتیژیست‌های گنده گوئی چون برژینسکی و کیسینجر هم بودند که باید تاوان ورود جهان به دوران "جنگ بی پایان" را پرداخت می‌کردند و به صلابه کشیده می‌شدند. دودی که برای از میدان به در کردن سرخ‌های شوروی و دولت ترقیخواه افغانستان [بخوانید وابسته و منقاد شوروی سوسیال امپریالیستی که عملاً با کشتار توده‌های میلیونی و در پیشاپیش آنها نیروهای انقلابی و کمونیست، افغانستان را دو دسته تقدیم امپریالیسم امریکا و شرکاء نمود- پورتال] به چشم مردم پاپتی و زحمتکش آن دوران رفت اینک پس از سپری شدن بیش از چهار دهه به آتشی جهانگیر تبدیل شده که با شعله‌های جنگ بی پایان نه تنها افغانستان و عراق بلکه سوریه و لیبیا و یمن و افریقای شمالی تا بتکلان پاریس را می‌سوزاند و هیچ راه خروجی برای آن متصور نیست. این گندی است که امپریالیسم امریکا زده است. گندی که تا اطلاع ثانوی هیچ قدرتی را یارای پاک کردن آن نیست.

بعد از یازده سپتمبر نوام چامسکی عزیز در تحلیلی تقلیل گرایانه نوشته بود:

« رهبران ایالات متحد این نکته را درک نمی‌کنند که اشتیاق آنها برای پیروزی در هر عرصه و میدانی همواره نتایج و بازتاب‌هایی داشته است... اسامه بن لادن هزینه پیروزی امریکا بر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان بود. هزینه بعدی چه خواهد بود؟»

ن.ک. به: قراگوزلو محمد (۱۳۸۶) ظهور و سقوط بنیادگرایی در افغانستان، تهران: قصیده سرا

عمق فاجعه اما – چنان که بیست سال گذشته نشان داده و به گواهی هزاران فکت ثابت کرده – از آنچه چامسکی می‌گوید بسیار وحشتناک تر است. طیف وسیعی از احزاب و گروه‌های تروریستی - جهادی که امریکا و تمام متحدان منطقه‌اش اعم از متحدان ستراتیژیک (عربستان و قطر و کویت و امارات و به ویژه پاکستان) با همکاری متحدان تاکتیکی از جمله ایران در تقابل با خطر کمونیسم شوروی به وجود آوردند و نماد بارز آن را در اتحاد دولت‌های تحریم کننده المپیک مسکو می‌توان به وضوح ردیابی کرد و مهم‌ترین دسته گل‌شان را در اجلاس بن و تولید سم حامد کرزی و یونس قانونی و فهیم و عبدالله و غیره می‌توان دید اکنون با تبدیل شدن به شعبه‌های بسیار گسترده در تمام جهان پخش و پلا شده اند و اگرچه مرکزیت‌شان پاکستان و افغانستان است اما کلاف این رشته چندان سر در گم شده است که تا اطلاع ثانوی به دست و پای جهان متمدن خواهد پیچید و در هر بزنگاه تاریخی سمومی را پاندمی خواهد کرد که کوید ۱۹ در قیاس با آن گلستان است!

اجازه بدهید در یک ارزیابی تحلیلی ژورنالیستی حوادث سرنوشت ساز هفته دوم سپتمبر بیست سال پیش را از سوراخ کلید نگاه کنیم.

### اول. ترور بزرگ در خواجه بهاءالدین تخر!

سپتمبر بیست سال پیش نه فقط طالبان بر تمام ولسوالی‌های افغانستان – جز پنجشیر- حاکم بود بلکه در صف بندی نظامی علیه نیروهای "ائتلاف شمال" حتا در مناطق شمالی نیز دست بالا داشت. ناظران آشنا به تحولات افغانستان می‌دانند که به لحاظ سنت های تاریخی و مناسبات قومی و قبیله‌ای پایگاه طالبان در مناطق قبیله نشین جنوب و مرزهای مشترک با پاکستان قرار گرفته است. حتا در شهر کابل نیز به لحاظ مدنیت پیشرفته طالبان فاقد پایگاه اجتماعی است و تنها به زور سرنیزه و شلاق و سنگسار و ترور و قتل و ارباب بساط امارت خود را پهن کرده است. باری اختلافات

عمیق و کشمکش در نیروهای "ائتلاف شمال" که به شدت این جماعت را تضعیف کرده و در سال ۱۹۹۵ قدرت را دو دستی به طالبان پیشکش کرده بود در ابتدای دهه نخست از هزاره سوم جای خود را به یک ائتلاف بر محور امریکا و ناتو و دوستان و دستان منطقه‌ای شان داده بود. در واقع این ضرورت‌های تاریخی بود که فی‌المثل فرصت طلب ترین سیاستمدار نظامی امنیتی افغان جنرال سابق و مارشال فراری کنونی دوستم را کنار احمد شاه مسعود و عطا محمد نور و محمد محقق و یونس قانونی قرار داده و حامد کرزی را احاطه کرده بود. باری جبهه‌های جنگ در مناطق شمال لحظه به لحظه ملتهب تر می‌شد که ترور بزرگ رخ داد. واقعه در ساعت ۱۲.۳۰ دقیقه ۱۱ هژدهم سنبله (شهریور) ۱۳۸۰ برابر با ۹ سپتمبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاد. دو ماه طول کشید تا روزنامه لوفیگارو چاپ پاریس آخرین گزارش‌های سرویس‌های امنیتی فرانسه را درباره ترور منتشر کنند. به گزارش این روزنامه: «عملیات ترور احمد شاه مسعود به دقت از سوی القاعده و اعضای فرانسوی زبان آن طی یک سال سازماندهی شده بود. شبکه قتل مسعود مرکب از اسلام‌گرایانی بود که ملیت‌های فرانسوی، بلجیمی، الجزایری، تونس و مراکشی داشتند و همه فرانسوی زبان بودند. مسعود خود نیز به فرانسه آشنا بود. منابع امنیتی مورد نظر معتقدند هرچند عوامل این ترور و واقعه ۱۱ سپتمبر از زمان و نحوه عملیات یکدیگر مطلع نبودند اما فرماندهی‌شان از یک مرکز شکل بسته بود.» به نوشته لوفیگارو: «نیروهای پولیس یک مصری به نام یاسر السیری را در لندن دستگیر کردند که مرکز اسلامی این شهر را اداره می‌کرد. وی متهم بود که با دو عامل اصلی ترور مسعود ارتباط داشته. این دو تروریست حرفه‌ای خود را روزنامه نگار مرکز یاد شده معرفی کرده بودند.» همچنین تحقیقات سرویس‌های امنیتی فرانسه نشان داد که عملیات ترور از کابل با تدبیر فردی به نام ابوجعفر یا ابوعمر فرماندهی شده بود. هویت اصلی وی ابوجعفر عمر شعبانی اعلام شد. او از نزدیکان بن لادن و جانشین ابوزبیده از فرماندهان کلیدی القاعده بود. دو بمبگذار انتحاری که دوربین فیلمبرداری خود را در برابر صورت احمد شاه مسعود منفجر کردند، تونس و جزو گروه "رزمندگان تونس" بودند. این گروه یک جنبش اسلام‌گرای سلفی مستقر در لندن است. فیگارو سپس به معرفی کریم توزانی (م ۱۹۶۷) و قاسم بقال (م ۱۹۷۳) به عنوان دو تروریست انتحاری عامل قتل مسعود پرداخت و نوشت: «این دو اوائل ماه اگست ۲۰۰۱ لندن را با روادیدی پاکستانی به قصد اسلام آباد ترک کردند و متعاقباً با روادید طالبان راهی افغانستان شدند. دو تروریست یاد شده که به زبان فرانسه مسلط بودند مدتی را در قندهار و کابل گذراندند و سپس خود را به اطرافیان مسعود رساندند و به عنوان خبرنگار "مرکز اسلامی لندن" و شبکه بین‌المللی آن‌ای درخواست مصاحبه با فرمانده نظامی ائتلاف شمال کردند. این تروریست‌ها پیش‌تر دست‌کم سه بار بخت خود را برای ترور مسعود محک زده بودند. آنان یک بار در اواخر ماه اگست می‌خواستند با برهان‌الدین ربانی و یونس قانونی و مسعود عکس یادگاری بگیرند. دو بار نیز خواستار همراهی در هلیکوپتر حامل مسعود و ربانی شده بودند.

واقعیت این است که خلاف اسطوره سازی از احمد شاه مسعود و ارتقای او تا حد چه‌گوارا و هوشه مین – که به طور مشخص از سوی اصلاح طلبان وطنی و مشابه افغان‌شان و محافل پروناتو صورت می‌گیرد- وی تمام اعتبار نظامی و شهرت سیاسی خود را در جریان "جنگ مقدس" علیه "کفار" به دست آورد. این کفار همان دولت‌های ترقیخواه چپ رفرمیست – از ترمکی تا نجیب الله – بودند که در تحولات ۷ ثور به قدرت رسیدند و در مدتی کوتاه با وجود اشتباهات مسلم سیاسی و اجتماعی چهره عقب مانده افغانستان را در تمام زمینه‌ها تغییر دادند و اصلاحات عمیقاً ارزشمند اقتصادی و سیاسی فرهنگی در زمینه‌های مختلف انجام دادند. بسترهای عروج این جریان و نحوه کسب قدرت سیاسی از سوی حزب دموکراتیک خلق و وقایع اتفاقیه دوران حاکمیت چهار رئیس جمهور این جریان خارج از مجال این مجمل است. همانطور که بررسی دستاوردهای حضور حامی خارجی این دولت‌ها یعنی ارتش اتحاد جماهیر شوروی

نیز بیرون از حوصله این متن است. مسأله اما این است که با هر قرائتی که از سوسیالیسم روسی- اردوگاهی داشته باشیم - از سوسیال امپریالیسم و رویزیونیسم و سرمایه داری دولتی گرفته تا...- واقعیت این است که دولت‌های تحت حمایت مسکو و حتا برای برهه ای دولت داوود خان توانستند تحولات گسترده و عمیقی به سود مردم زحمتکش افغانستان ایجاد کنند. و بی‌هوده نبود که امپریالیسم امریکا به اتفاق متحدان ریز و درشتش تمام تروریست‌ها را از سراسر جهان جمع کردند و با پول کلان و اسلحه سخاوتمندانه و آموزش بی دریغ نظامی و حمایت تبلیغاتی به افغانستان فرستادند تا "کفار" را قلع و قمع کنند و "مجاهدین اسلام" را جایگزین سازند. احمد شاه مسعود یکی از این مجاهدین "کفرستیز" بود. درست مانند تمام اعضای کوچک و بزرگی که اکنون در طالبان و القاعده و داعش و سایر گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی اسلام‌گرا گرد آمده اند. تنها اختلاف بر سر تقسیم قدرت و نحوه اداره افغانستان "پساکفار" بود که مجاهدین را منشعب کرد، به جان هم انداخت و حشراتی همچون حکمتیار و حقانی و ملا عمر و امثالهم را تولید کرد. در این پروسه البته که نقش اول را امپریالیسم امریکا ایفا کرد و متعاقباً برای ظهور آفت طالبان دولت پاکستان و ژنرال‌های آدمخوار آئی. اس آی وارد میدان شدند. باری "مقاومت" در پنجشیر که مسعود را به یک "اسطوره" ارتقا داده است در دوران حضور ارتش شوروی و متعاقباً پس از سلطه طالبان - از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱- از بیخ و بن با حمایت تمام عیار مالی تسلیحاتی و اطلاعاتی غرب طراحی و عملیاتی می شد و قیاس آن با مقاومت ارتش آزادیبخش ویتنام جنوبی از اساس مضحک است و هیچ ربطی به جانفشانی رزمندگان ای برجسته همچون **چه‌گوارا** ندارد. نه در اهداف سیاسی و انسانی و نه در ماهیت نظامی مقاومت و مبارزه!

برای اثبات این مدعا و برای این که متهم به سیاهنمایی علیه "مقاومت مجاهدین" از موضعی "ایدئولوژیک" نشویم کافی است به عملکرد احمد شاه مسعود پس از سقوط دولت نجیب‌الله و به قدرت رسیدن دولت مجاهدین و دوران ریاست جمهوری صبغت‌الله مجددی و برهان‌الدین ربانی (دوستان نزدیک مسعود) خم شویم. مسعود در اولین دولت انتقالی از مجددی به ربانی کم و بیش همه کاره افغانستان بود. نخستین اقدام او یارگیری قومی قبیله‌ای و انحصار قدرت در دست خود و دوستانش بی اعتناء به توافق جبل‌السراج بود. ( قابل توجه کسانی که باند شرور طالبان را به دلیل عدم تشکیل "دولت همه شمول" مذمت می کنند!) بر اثر سیاست‌های "ملی" ربانی - مسعود، تمام سازمان‌ها و اعضای تشکیل دهنده "مجاهدین" ضد کمونیست به جان هم افتادند. گلبدین حکمتیار که در ویلانی در تهران یله داده بود و سهم بیشتری از قدرت می خواست ده‌ها هزار فروند راکت به کابل شلیک کرد و هزاران انسان بی گناه را به خاک و خون کشید. این تروریست جانی اکنون یک پای میانجی صلح و انتقال قدرت است. در کنار دو تروریست دیگر حامد کرزی و عبدالله عبدالله! یکی از دلایل انفعال مردم در مقابل تهاجم طالبان همین عملکرد ارتجاعی دولت چهار ساله مجاهدین (مجددی- ربانی/ مسعود و شرکاء) است.

### دولت نجیب و خانه کاغذی غنی!

قصدم به هیچ وجه مقایسه این دو جریان نیست. قیاسی از اساس مع الفارق. دولت نجیب سه سال پس از خروج شوروی از افغانستان در برابر تمام بلوک های امپریالیستی اعم از امریکا و هم پیاله‌های محلی اش تا چینی‌های مانوژدائی کرده به نام "مائوئیست" ایستاد! اما خانه پوشالی غنی در شرایطی که هنوز یک پای اصلی متحد قدر قدرت خود در کابل بود مثل برف تابستانی ذوب شد. این فروپاشی فوق برق آسا خیلی از ناظران امریکائی را چنان شگفت‌زده کرد که لاجرم به سفسطه و امثال و حکم برای توجیه آن روی آوردند. چنان که یک تحلیلگر "فارین پالیسی" مچاله شدن ناگهانی ارگ کاغذی غنی را به آن توصیف مشهور همینگوی از شیوه ورشکسته شدن مانسته دانست: « همه چیز به تدریج و بعد به

گونه‌ای ناگهانی» رخ می دهد. یکی دیگر در دفاع از بایدن و رها کردن دولت فاسد محبوب ناتو «بازگشت از اشتباه» را به «استمرار حماقت» ترجیح داد! سردبیر سابق اکونومیست (بیل اموت) برای توجیه عبور از «استمرار حماقت» به درجه بندی ابلهانه «ستراتژی بد امریکا» در قبال «ستراتژی بدتر و وخیم پاکستان» پرداخت و دومی را مقصر ناکامی اولی و به باد رفتن دو تریلیون دالر دانست! تنها و به عنوان یک قلم از این تحلیل سانتی مانتال «ستراتژی بد» کافی است تأکید کنیم که ناتو و امریکا پس از تخلیهٔ بگرام ۲۰۰ هواپیما و هلیکوپتر؛ ۱۷ هزار خودروی نظامی و ۶۰۰ هزار قبضه سلاح‌های سبک و سنگین داشتند که همه را به امارت اسلامی طالبان بخشیدند. هدیه‌ای بی نهایت سخاوتمندانه که گفته می‌شود ارزش آن بالغ بر صد میلیارد دالر بوده! این غنائم که ناتو و امریکا با گشاده دستی تقدیم طالبان کرد تا در تحکیم امارت اسلامی مورد استفاده قرار گیرد از هیچ منظر با آنچه که ارتش شوروی در اختیار دولت جمهوری دموکراتیک خلق نجیب الله قرار داد قابل قیاس نیست. نه به لحاظ کیفیت و ارزش مالی و نه از نظر نوع واگذاری و طرف گیرنده! گفته می‌شود در سال ۱۹۸۸ کل ارزش تجهیزات ۱۴۰ پادگانی که شوروی به دولت افغانستان تحویل داد چیزی در حدود ۹۰ میلیون روبل بوده است. دولت نجیب الله با همین تجهیزات ناچیز موفق شد پس از خروج تنها متحد خود یک تنه در مقابل یورش‌های مستمری که از همه سو و با شدیدترین نفرت و خشم ممکن دموکراسی جوان افغانستان را هدف گرفته بودند ایستادگی کند. به مدت سه سال. در این مدت نجیب‌الله و دولتش تحقیقاً و مطلقاً هیچ متحد و حامی و همکار منطقه‌ای و جهانی نداشتند. یکه و تنها بودند. یکه و تنها در برابر کل جهان سرمایه‌داری از امریکا و ناتو و پاکستان و قطر و عربستان و امارات و کویت و ایران گرفته تا چین! مستقل از انتقاداتی که به دولت‌های جمهوری دموکراتیک از ترکی تا نجیب‌الله وارد است – و جای نقد نقاط قوت و ضعف آنها اینجا نیست. و با وجود هر درجه از گرایش‌های ناسیونالیستی و مذهبی در دولت نجیب فاصله میان دوران او و خانه پوشالی کرزی و غنی و امارت نظامی تروریستی طالبان فاصله‌ای است میان یک جریان ترقی‌خواه و مدرن و سکولار و رو به پیش با طیفی از مرتجع‌ترین عتیقه‌های تاریخ!

این بحث در انتها و به دلیل اهمیت و گسترهٔ آن کمی به حاشیه رفت و نگارنده از ترسیم سیمای دوم سپتمبر سیاه (حمله به منهن و برج‌های دوگانه) باز ماند. در فرصت بعدی به این موضوع نیز خواهم پرداخت.

ادامه دارد....

۹ سپتمبر / ۱۸ شهریور ۱۴۰۰

### یادداشت:

در همین جا باید بیفزائیم که احترام عمیق ما به همکار عزیز ما آقای داکتر "قراگوزلو" به هیچ وجه نباید بدان معنا تعبیر گردد که گویا پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" با برداشت‌های شان در قبال ماهیت و عملکرد دولت دست‌نشانده و پوشالی نوکران روس که از همان آغاز تا انجام منافع مردم افغانستان را فدای آزمندی‌های شوروی متوفا می نمودند، هم نظر است. حتا اگر آقای داکتر "قراگوزلو" از قضاوت ما ناراحت هم شوند باید خدمت شان تذکار دهیم که قضاوت آنها در مورد حاکمیت نوکران روس در افغانستان، مصداق کامل ضرب المثل "صدای دهل از دور خوش است" می باشد.

ما با این نظر شان که مقایسه بین دو حاکمیت دست‌نشانده "قیاس مع الفارق" است، هم نظر هستیم مگر به این که اداره داکتر نجیب تمام آن سه سال را به تنهایی از حاکمیت شان دفاع نموده باشند، موافق نیستیم زیرا با واقعیت‌های آنروز تطابق ندارد.

واقعیت آن است که شورویها بعد از فرار مذبحخانه شان از افغانستان، به هزاران تن از مشاوران نظامی شان را در افغانستان گذاشته بودند که تمام امور نظامی به مشورت آنها انجام می یافت شاید بتواند در این زمینه نوشته "محمد قارییف" سرمشاور اعلی داکتر نجیب به نام "افغانستان پسا خروج نیروهای شوروی" که بازه زمانی یک سال بعد از خروج نیروهای شوروی را پوشش داده است کمک مؤثری باشد و اما این که داکتر نجیب الله شخصاً انسان دموکرات و یا مترقی بوده باشد، بهتر است جهت شناخت وی و کشتاری که صرف در یک شب از مردم بیگانه هرات به راه انداخته بود به کتاب "در افغانستان چه می گذشت" نوشته جنرال الکساندر ماریوف، فرمانده عمومی قطعات شوروی در نخستین سال تجاوز آن کشور بر افغانستان مراجعه کرد.

تاجایی که ما به مثابه عناصر آگاهی که در همان زیسته ایم بر مبنای تجارب خود می توانیم حکم نماییم، حاکمیت به اصطلاح "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در عمل یکی از جنایتکارترین، وطنفروشتترین و ریاکارترین حاکمیت هائی بوده که نه تنها در افغانستان سابقه نداشته، بلکه در سطح منطقه و جهان نیز هزاران محمد رضا شاه و پینوچیت در جنایت، کشتار، فریبکاری، عوامفریبی، نوکری اجانب و زیر پای نمودن حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم به گردپای آن نمی رسند.

اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"